

تکه‌هایی از یک پازل

سهام الدین بور قاتی
cinemaglobe.blogfa.com

وقتی بعد از دین «پرسه در مه» از سینما بیرون امدم هرچند احساس می کردم بعضی جاهای فیلم اندکی ملال آور بود اما تا مدتی ذهنم را در گیر کرده بود؛ از بازی خوب شهاب حسینی که نقش مهمی در القاء رنجی که می برد تا تکه‌هایی که باید مدام در ذهنم جایه جایی می کردم تا روایت غیر خطی داستان را هضم کنم. شیوه روایت فیلم را دوست داشتم و کمتر در سینمای ایران دیده بودم. مخاطب را رها نمی کرد و باید توهم دست امین را می گرفتی و بیا و همراه می شدی و همه جا را با او می گشتی. ابتدای فیلم با نمای بیمارستان و امین در کما رفته روی تخت شروع می شود. جایی که به قول امین «همه چیز تمام شده». و ما از اینجا با پرسه زنی های روح او همراه می شویم و روایتش را می شنویم تا ببینیم چطور شد که همه چیز تمام شد، در واقع امین می خواهد سر از این در بیاورد. گشت و گذاری در فضای ایهام الود، به امید بیرون آمدن از مه و غبار. اما شاید اساسا قرار نیست که این ایهامات بر طرف شوند و در روند روایت حتمی نمی توان با قطعیت گفت کدام بخش از پرسه زنی های امین واقعیت بوده است و کدامشان صرفا تمایل او برای واقعیت داشتن. مصداقش هم ایستادن رویا جلوی آینه است که امین این طور روایت می کند: روایتی آینده ای که وجود نداره داره به گذشته ای فکر می کنه که قراره بعدا به وجود بیاد. این یعنی ما در کل فیلم با هیچ قطعیتی سرو کار نخواهیم داشت و صرفا باید خودمان را به امین بسپاریم و ببینیم چه چیزی مقدر است و او چه روایتی برای ما دارد و همان طور که خودش می گوید ببینم ذهنش چه چیزهایی را حذف و اضافه می کند. فیلم به شکلی هنر مندانه مفهوم زایش-زوال را دستمایه قرار داده است و کاراکترهای خوبی را هم برای این کار تعریف کرده است. زوجی که یکی اهنگساز و دیگری بازیگر تئاتر است. این فرآیند زایش-زوال ابتدا با عشق به مثابه یک تولد و رویش آغاز می شود. سکاس های اولیه فیلم که امین و رویا با هم به درند می روند حس رویی را به خوبی منتقل می کنند و در بین رویی دوستی خصوصی ایانه هم در انتقال بهتر این حس اهمیت دارد. آنجایی که رویا داستانی را برای امین می خواند و البته امین بی آنکه به او گوش دهد، مجم صدایش شده است، شاید روایتی دیگر از زندگی خود آنها باشد. داستانی که از عشق شروع شد و به بی زاری رسید. امین می خواهد و منتظر است که موسیقی مهمی بسازد. شاید هم منتظر ایهام. اما اینجا نقطه شروع پریشانی است: زشن را تا می تواند می آزارد و به او تهمت می زند. مجنون می شود. استاد موسیقی اش را به تمسخر می گیرد و به کنایه می گوید شماها چشمه دوقتان خشکید و چیزی را می بلد نیستید درس می دهید. اسببصال را و غالب می شود؛ و نشانه هایی را می بینیم که به تدریج این حس زوال را بیشتر و بهتر لمس کنیم. تراشیدن موی سر، حبس کردن در اتاق، پاره کردن کاغذهای نت، قطع انگشت و در انتها هم ریزش معدن و به کما رفتن و زوال محض. این همان فرآیند زوالی است که امین به واسطه اینکه نمی تواند دست به آفرینش موسیقی دلخواهش بزند گرفتار آن می شود و حالا شاید در پی این است که به این طرف و آن طرف سرک بکشد تا لاقل خودش ببیند که نابودی از کجا شروع شد؛ و اسلادلش نمی خواهد که سرگ را بپذیرد و اصرار دارد که بگوید زنده است و کسی حرکت پلک هایش را نمی بیند. شاید فلش بک انتهای فیلم به اول آشنایی امین با رویا هم در همین راستا باشد. فکر نمی کنم کارگردان قصداً این داشته که امین را یک نابغه جلوه دهد. او فقط هنرمندی است که دچار بحران شده است. گوشه ای را با آن بهترین موسیقی ها را می شنیده است حالا فقط سوت می شنود و اندک اندک خلافت هایش محو می شوند. «پرسه در مه» روایت رفت و آمد مداوم بین مفاهیم آفرینش، رکود، فترت و زوال است و تماشاگر باید چهار چشمی فیلم را دنبال کند و دقت کند که این تکه های پازل را کجا بگذارد و در بسیاری از فصول فیلم این مفاهیم را در تقابل با یکدیگر می بینیم. وقتی رویا خبر بارداری (زایش) خود را به امین می دهد امین در اول مسیر پریشانی است. رویا به امین می گوید دیگه نمی شه با تو حرف زد، مثل دیوونه ها آدمو نگاه می کنی. به وسط محورا ضمحلال که می رسیم رویا خبر سقط کردن بچه (عقیم شدن) را به امین می دهد که امین خودش را در اتاق حبس می کند. در نقطه اوج این قضیه امین انگشتش خود را قطع می کند و این بار رویا به او می گوید که دروغ گفته و بچه را سقط نکرده و بار دیگر مفهوم زایش مطرح می شود در مقابل عقیم بودن ذهن امین. البته ناگفته نماند، همین جاست که امین سوئی را که قبلا می شنیده دیگر نمی شنود و کم کم حتی احساس می کند که موسیقی هم می شنود. نکته ای را که نباید از قلم انداخت بازی حسین برانگیز شهاب حسینی است و نمی توان کس دیگری را جز او برای این نقش تصور کرد. تیک چشمه ا، بهتی که در چهره اش موج می زد و در ماندگی که به خوبی از عهده اجرایش برآمده همگی نشان دهنده توانایی فوق العاده اش در بازیگری است و با این فیلم نقشی به یادماندنی بر جای گذاشته است. بازی عالی او حتی باعث می شد خیلی وقت ها توجیه به لبلا حاتم می که اتفاقا او هم خیلی خوب بازی کرده بود نکنیم و بیشتر مجذوب بازی شهاب حسینی شویم. تعجب می کنم که چرا او حتی نامزد دریافت جایزه از جشنواره بیست و هشتم فیلم فجر هم نشد.

چطور شد در «طاووس های بی پر» بازی کردید؟
وقتی من فیلمنامه را خواندم واقعا دوستش داشتم. آن موقع مزدا بادی را در سینما کسی نمی شناخت. یعنی «طاووس های بی پر» اولین کار بلندش بود و پیش از آن به عنوان مستندساز آقای مزدا بادی شناخته می شدند. پیشنهاد برای بازی در این فیلم بعد از یافت جایزه هایم بود که قاعدتا فکر می کردم باید محتاط تر رفتار کنم.

یعنی در یافت جایزه های بهتر بین بازیگر نقش اول زن از بیست و ششمین جشنواره فیلم فجر و جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن از شانزدهمین جشنواره بین المللی فیلم واز نا بلغارستان برای فیلم «به همین سادگی»؟

بله. همین طور است و بعد از بازی در فیلم «تیلوفر» که بعد از سه سال هنوز از اکران آن خبری نیست. ولی برایم آن موقع روزهای خوبی بود و وقتی این نقش هم به من پیشنهاد شد متوجه شدم یک جورهایی جای پرداخت و ساخت شخصیت برای من دارد. به همین دلیل پذیرفتم.

قصه چند خطی فیلم در ابتدا چه بود؟

درباره زنی به نام طاووس است که شوهرش فوت کرده و نمی داند که همزمان مردی هم عاشق او شده است. ولی بعد از فوت شوهرش متوجه می شود زمانی که همسر هم داشته دوست شوهرش عاشقش شده است. ولی همین مرد به خاطر عشق به زن و رفاقت با دوستش تن به طبیعت می دهد و بیابان گرد می شود و زندگی اش را با طبیعت عجین می کند. قصه برایم جذاب بود. مهم تر از آن نوع کسب و کار زن بود که برایم قضیه را جذاب تر می کرد. یعنی طاووس از طریق صید سنتی گنجشک اتراق می کند. یادگرفتن شیوه این کار برایم تجربه جدیدی بود. به همین خاطر دوره یادگیری یکی، دو روزه برایم گذاشتند. «دایی پیری» آنجا بود که به من صید سنتی را آموخت. هر وقت ایشان را می دیدم صورتش شبیه طبیعت نجم آباد شده بود. آدم غریبی بود؛ آدمی بود که در طبیعت زندگی می کرد و شبیه طبیعت همان منطقه شده بود. به همین دلیل شغل زن این برایم حساس بود. اینکه یک راه امر را معاش در این دنیا به ساده ترین شیوه ممکن است. با خودم فکر می کردم اگر روزی دیگر راه امر را معاش برای ما وجود نداشته باشد، اگر در فلان شرکت بسته شود و اگر نتوانیم در سینما کار کنیم، در دنیای معاصر هم می توانیم با بدوی ترین وسایل کار کنیم. همین صید گنجشک می تواند زندگی مان را بچرخاند. با این دیدگاه بعد از خواندن فیلمنامه به توافق رسیدیم.

از ابتدا این مساله پرونگ بود که دار بدوارد مساله تابو می شوید؟ در این باره به طور مستقیم صحبت شد؟

بله. از همان ابتدا هم صحبت کردیم. از ابتدا یک مقدار هم این هراس وجود داشت. ولی با اعتقاد کارمان را ادامه دادیم. ولی دراختن به این موضوع به پاشنه آشیل فیلم تبدیل شده، رابطه زن و مرد از یک جایی هدر می رود. خیلی جانی افتد و ملموس نمی شود. چرا؟ به نظر من هم یک جاهایی باید به این رابطه رسیدگی می شد. ولی طبق شرایط موجود، ما می دانستیم که نمی توانیم این کار را بکنیم. حتی سکاسی داشتیم که مونولوگ بسیار زیبایی آقای عرب نیا داشت که بخش اعظم آن در فیلم نیست. حالا نمی دانم آن را در مونتاژ حذف شده یا در زمان اکران این اتفاق افتاده است. چون بعد از فیلم ارتباطی با گروه نداشتیم. اصولا وقتی کارم تمام می شود دیگر رابطه ام با گروه قطع می شود. چون فکر می کنم کارم را انجام دادم و باید بروم. حالا خوب یا بد است را نمی دانم. ولی این گونه است.

البته زمان نامناسب اکران فیلم هم به هدر رفتن فیلم کمک کرده است. فیلمی که می توانست توجها را بیشتر جلب کند.

من به تقدیر و زمان معتقدم. فکر می کنم اگر فیلم در این زمان اکران شده است، حتما باید در همین زمان اکران می شد. ولی با این حال فکر می کنم اگر همان دو سال پیش - زمان ساخت فیلم - اکران می شد، زمان بهتری بود. **با این حال در تکمیل درد و رنج زن که بیشتر به فیزیک و چهره زن مربوط می شود، دو نکته در تلطیف این شخصیت موثر است و به گونه ای زنانگی اش را بارز می کند: یکی ارتباط با حیوانات به واسطه کارش و دیگری دوچرخه سواری طاووس. نکته جالب این بود که مستقیم دست به مار می زنید. چندی اش آور نبود؟**

تا آن موقع مار یکی از بزرگ ترین ترس های زندگی ام بود. یادم است یک بار یکی از بستگانم با من تماس گرفت و گفت شبکه سه برنامه ای نشان می دهد و آن را حتما ببین. برنامه را دیدم، درباره مار بودا همان ابتدا این موضوع در فیلمنامه بود ولی صادقانه بگویم که آن زمان گفتم من این قرار داد را امضاء می کنم ولی موقع اجرا می گویم کسی دیگر به مار دست بزند و اینسرت دست مرا با دست دیگر بگیرند و یک جورهایی از این مساله شانه خالی می کنم. تا آن زمان نمی دانستم که مار وسیله اصلی صید سنتی گنجشک است. تا اینکه روز فیلمبرداری رسید. در یکی از سکاس ها - پلان باید مار را به دست می گرفتم. خیلی هم شرایط سختی از نظر آب و هوایی داشتیم. در روستای نجم آباد شرایط خیلی عجیب بود. آنجا با آب فاضلاب تهران آبیاری می شود. همان جایی که من لابه لای آن می دوم. تمام

گفت و گو با هنگامه قاضیانی

عاشقانه ای در دل طبیعت

فرانک آرتا



عکس: بهر داد امین

هنگامه قاضیانی را از زمان فیلم «به همین سادگی» شناختم. وقتی بازی او را دیدم احساس کردم با خیلی ها تفاوت دارد. به مرور با خودش بیشتر آشنا شدم. همین طور کارهایش را دنبال کردم، رگهای نقش هایش - چه در تئاتر و چه در سینما - خون جاری است. سختی، مشقت و تلاش برای ماندن و در جاذدن از ویژگی زنانه ای است که او آنها را بازی می کند، بدون اینکه بخواهد شبیه مردان باشد. طاووس فیلم «طاووس های بی پر» که در حال حاضر در سالن های سینما اکران شده، اوست. به همین دلیل گفت و گوبارزگزرن اصلی یکی از فیلم های متفاوت این سال ها خالی از لطف نخواهد بود.

یعنی علتش را می دانست و چیزی نگفت؟

هیچی به من نگفت. مار مرد و برایم عجیب بود. چون من در فلسفه خوانده بودم که مار نماینده انرژی و آگاهی است. با این وجود نسبت به مار نگاه سطح پاییی نداشتیم. مواجه شدن با مار که پوست می اندازد تولدی دوباره است. یک جورهایی رستاخیز جهان است و قالب حیوان رستاخیز را به یادمان می آورد. برای من همیشه مار موجود عجیبی بود و این بار با آن مواجه شده بودم. همین طور برای گنجشک های بیچاره خیلی ناراحت شدم. سران کار خیلی عذاب کشیدم. سعی نکردم توی صورت منعکس بشود ولی یادم است بعد از آن پلان ها یک گوشه نشستیم و گریه کردم.

ولی به هر حال آن درد و رنج توی چهره ات هویدا بود.

بله. برای آنکه تازه شوهر طاووس فوت کرده بود. من زمان اجرای نقش هایم سعی می کنم توی قالب بروم. داغ نبود شوهر هنوز در وجود طاووس بود. از طرفی هم بچه ای مشکل دار روی دستش مانده بود. زن برادر شوهرش، نخستین کسی است که نسبت به بیوه شدن او دارد واکنش نشان می دهد.

ولی با توجه به منطقه ای که طاووس زندگی می کند و با توجه به نوع فرهنگ شوهر و خانواده شوهرش مواجهه اش با پیرامونش به لحاظ فرهنگی خیلی بالاتر از آن منطقه بود. او وقت این شخصیت را بیگانه از محیطش نمی کند؟

خب بالاتر بود. خب اگر دقیق تر شویم، می بینیم زن هایی داریم که خیلی قدر تر از محیط و جامعه شان هستند. نمونه عینی اش خانم مکرمه قنبری بود که بغض هایش را تبدیل به نقاشی می کرد و اتفاقا در همان محیط هم زندگی می کرد. در روستایی که همه گرفتار حال خودشان هستند و کسی به کسی نیست حالا طاووس هم در موقعیت اش متولد می شود.

مکرمه همه چیز در ناخود آگاهش اتفاق می افتد نقاشی هایش را با نقاشی های مار ک شاگال مقایسه می کرد، بدون این که

خودش از این موضوع اطلاع داشته باشد. ولی واکنش طاووس نسبت به پیرامون خود آگاهانه است. یعنی با آدمی مواجه هستیم که با واقعیت دست و پنجه نرم می کند.

به خاطر آوردن این مثال به خاطر این بود که در محیط های بسته هم زنان متفاوت داریم. در حالی که دیگران دچار روزمرگی می شوند. ولی همین زن در همان زمان می رسد حتی علم نجوم بهش را پشت دوچرخه



عکس: فیلم طاووس های بی پر

نمی توان با پول هنر مند ساخت

مجید مجیدی



حوزه هنری خانه من است. این مکان و فضا برای من خاطر انگیز است، بهترین سال های عمرم را در اینجا گذراندم و دوستان و عزیزانی را به خاطر می آورم که در آن سال ها در اینجا با هم کار می کردیم. زنده یاد رسول ملاقلی پور که روی پرده این سالن می کنم، خسته نباشید می گویم و امیدوارم حوزه هنری به عنوان نهادی هنری و فرهنگی بتواند جوان های مستعدی که در این کشور وجود دارند را کشف کند و امکان فعالیت به آنها دهد. با پول و امکانات نمی توان هنرمند ساخت، هنرمند از دل جامعه و از دل مردم بر می آید، ما باید چراغ به دست بگیریم و جوانان هنرمند کشور را کشف کنیم و از این سرمایه های هنری استفاده کنیم.

فقر فرهنگی مشکل فیلمنامه نویسی

مینو فرشچی



تعیین هدف در ابتدای نوشتن فیلمنامه اصلی ترین بخش شروع برای ساخت یک مجموعه است. نویسنده ای که بتواند در کمترین زمان بهترین فیلمنامه را با پیام مورد نظر به مخاطب منتقل کند اثری ماندگار تر خواهد ساخت. فیلمنامه باید پیام محوری داشته باشد تا مخاطب آن را دنبال کند و مجذوب داستان شود. سبک فیلم های اروپایی با سینمای هالیوود تفاوت دارد. سینمای هالیوود فقط در اندیشه کسب سود است اما سینمای اروپا با خفگی بهتره دارد. دو جوانان و جوانان مهمترین مخاطبان سینمای هالیوود هستند. بازگشت سرمایه در این نوع سینما هدف محوری است که با جذب این گروه سنی اثر بیشتری خواهد داشت. مطالعه تاریخ سینما به ویژه سینمای ایران لازمه کار در سینماست. بسیاری از سینما دوستان سینمای کلاسیک را رها کرده اند در حالی که مطالعه در این بخش فوق العاده اثر گذار است. یکی از مشکلات بزرگ فیلمنامه ها فقر فرهنگی است. بهره مندی از فیلم خوب نیازمند صرف زمان و کار در نوشتن یک فیلمنامه خوب است. عموم تهیه کنندگان بدون توجه به کیفیت فیلمنامه به دنبال مسائل مالی و اقتصادی هستند و با این نوع نگاه ضعف در فیلمنامه را رقم می زنند. در هر دو نوع فیلم بلند و کوتاه انعکاس یک هدف و تفکر مشترک است و شخصیت های مکمل نقش های محوری در هر دو مجموعه را ایفا می کنند. تیپ در فیلم تا زمانی است که بازیگر کاراکتر العاده ای صورت نداده است ولی به محض تحرک و انجام یک حرکت خاص شخصیت داستان شکل می گیرد. دانشجویان سینما باید هر آنچه را در ذهن دارند روی کاغذ پیاده کنند و در تفکر خود محدودیت راه ندهند. بارها دیدن مستندهایی درباره حیوانات باز هم در مراحل بعد شما را به دین مستندهایی در همان موضوع ترغیب می کند. این جذابیت ناشی از زوایای ناشناخته چنین سوزه هایی است. در ک ذهنی مخاطب از محیط در هر شرایطی متفاوت است و این روند در فیلم های مستند بیشتر به چشم می خورد.

خبر

بزرگداشت عباس گنجوی در اصفهان

همزمان با برپایی جشنواره ملی فیلم کوتاه حسانتان مراسم بزرگداشت عباس گنجوی پیشکسوت مستندسازی کشور در جمع فرهنگی استاد فرشیان اصفهان برگزار شد. این جشنواره که به همت زاون قواسیان منتقد شناخته شده اصفهانی برپا شده است فرصت خوبی است تا سینماگران در کنار هم جمع شوند و درباره فیلم های کوتاه و مستند سخن بگویند. زاون قواسیان در این مراسم گفت: «تفکر منطقی و فنی گنجوی امتیاز اصلی این تدوینگر برجسته است. شخصیت این هنرمند تاریخ سینما را به تصویر می کشد. سختی کار تدوین و علاقه این مرد خستگی ناپذیر معنایی در سینما نداشت. سینما سالها بعد بهتر درک خواهد کرد چه گوهری در دل خود پرورش داده و جوانان این عرصه باید قدر و منزلت چنین فرهیختگانی را بیش از پیش دریابند.»

محمد تهامی ژاد نیز گفت: «یک سال بعد از تاسیس تلویزیون در ایران وارد صدا و سیما شده است».

گنجوی یک سال زودتر یعنی در سال ۱۳۴۵ وارد تلویزیون شده بود که با وی آشنا شدم. در سال ۱۳۴۹ درباره تاریخ سینمای ایران از مشروطه تا سینما فیلمی ساخته شد که عباس گنجوی مونتاژ و تدوین آن را به خوبی انجام داد.»

درست است. ولی به این برمی گردد، مردی که دل به طبیعت می سپارد، آن قدر بی پروا شده که دیگر صورت نباشد. بدون درنگ تیرش را خلاص می کند، خرگوش - صید - را دستش می گیرد و جلو می آید. او دیگر حالا می خواهد پس از سال ها صیدش - عشق خود - را بدون معطلی بکشد.